

حدیث ثقلین، حدیثی صحیح و متواتر

دادکریم رسولی* □

چکیده:

در پرتو تعریف‌هایی که برای حدیث متواتر، با هر دو قسم آن، ذکر شده است، یقین پیدا خواهیم کرد که حدیث ثقلین که آن را دارندگان سنن و صحاح و مسانید و معاجم و اصحاب تاریخ و حدیث روایت کرده‌اند و نیز حدیث «من کنت مولاة فعلی مولاة»، هم‌چنین آن چه که از احادیث به طرق صحیح درباره فضایل و مناقب اهل بیت به خصوص حضرت علی بعد از پیامبر رسیده است همه از برخی جهات متواتر لفظی و از همه جهات و طرق صحیح متواتر معنوی می‌باشد.

و صحت و تواتر آنها موجب علم به ضرورت محبت و اکرام آنها و تمسک به گفتار و اقتدا به هدایت و روش آنان و نیز حسن جانشینی در میان آنها می‌گردد. هم‌چنین موجب علم به این امر می‌شود که دوستی آنها دوستی خدا و رسول خدا و بغض و دشمنی با آنان جنگ با خدا و رسول او به حساب می‌آید و افراط و تفریط در مورد آنها نوعی تعدی و تجاوز نسبت به احترام و فضایل و مناقب و مقام آنها در نزد خدا و رسول خدا و ظلمی نسبت به حقوق آنها است که در سنت و بیان پیامبر برای امتش ذکر و نسبت به آن تأکید شده است. پس یکی از واجبات دین اسلام این است که اهل بیت را در همان جایی قرار دهیم که خدا و رسول خدا قرار داده‌اند بدون آن که در حق آنها افراط و یا تفریطی داشته باشیم و نیز باید کسانی که آنان را دوست دارند دوست داشته باشیم و به کسانی که به آنان بغض دارند بغض ورزیم؛ همان‌گونه که رسول خدا در زندگی نیکوی خویش نسبت به آن سفارش کرد و کسی آن را انکار نخواهد کرد مگر منکران و معاندان متعصب که مدعی پیروی از مذهب سنتی خود هستند و تعصب مذهبی آنان را از درک حقایق امور دینی کور کرده است.

کلیدواژه‌ها: حدیث ثقلین، اهل بیت، صحیح، متواتر، غدیر خم، شواهد، متابعات.

پیرامون دوستی و تواتر حدیث ثقلین که مسلم آن را با طرق خویش از زید بن ارقم رضی الله عنه در صحیح خود، کتاب فضایل باب مربوط به امام علی رضی الله عنه، آورده است میان دانشمندان ناقد حدیث مناقشات صورت گرفته است.

* محقق و نویسنده.

□ ترجمه: محمد علی اسدی نسب.

آنها همگی اعتقاد به صحت حدیث دارند اما در نقل آن به صورت متواتر از پیامبر ﷺ تا کنون اختلاف دارند. اعتقاد ما بر این است که حدیث ثقلین هم صحیح است و هم به صورت متواتر در قرون مختلف از طرف پیامبر نقل شده است.

اما قبل از هر چیز لازم است حدیث ثقلین از کتاب صحیح مسلم با سندهایی که از صحابی بزرگوار، زید بن أرقم، وجود دارد به عنوان اصلی صحیح نقل گردد و پس از آن احادیث برخی از بزرگان صحابه به عنوان شاهد و تابع آورده شود و نیز روایاتی که تفسیرکننده این روایت هستند همراه با اقوال صحابه ذکر گردد و در آخر نیز تعریف حدیث صحیح و متواتر، چه متواتر لفظی و چه معنوی، بیان شده و این دو نوع متواتر بر احادیث صحیحهای که در ارتباط با ثقلین است تطبیق داده شود تا خواننده گرامی اطمینان پیدا کند که حدیث ثقلین به طور قطع صادر شده و در صحت و تواتر لفظی و معنوی آن شک نکند.

الف: مسلم در صحیح خود می‌گوید: زهیر بن حرب و شجا بن مخلد به نقل از ابن علیهِ و او به نقل از زهیر و او به نقل از اسماعیل فرزند ابراهیم و او از ابو حیان و او از یزید بن حیان نقل می‌کند که یزید بن حیان گفت: من و حصین بن سیره عمر بن مسلم به سوی زید بن أرقم حرکت کردیم، هنگامی که نزد او نشستیم حصین به او گفت: ای زید! تو خیر بسیاری را زیارت کرده‌ای، پیامبر را دیده‌ای و سخنش را شنیده‌ای و همراه او جنگیده‌ای و پشت سرش نماز گزارده‌ای، ای زید! تو خیر بسیاری را به خود دیده‌ای، پس آن چه را که از پیامبر شنیده‌ای برای ما بازگو.

یزید گفت: ای برادرزاده! به خدا قسم که سن من زیاد شده و عهد من کهنه شده است و برخی از آن چه را که از پیامبر ﷺ در حفظ داشته‌ام فراموش نموده‌ام، پس حدیثی را که به شما می‌گویم بپذیرید و آن چه که به شما نمی‌گویم من را مکلف به آن نکنید. سپس گفت: روزی پیامبر ﷺ در میان ما برای ایراد خطبه در کنار آبی که خم خوانده می‌شد - میان مکه و مدینه - بلند شد، خدا را ستایش و ثنا کرد و پند و تذکر داد، سپس گفت: اما بعد، ای مردم! من بشری هستم که نزدیک است فرستاده خداوند به سویم آید و من او را اجابت کنم و من نزد شما دو چیز گران‌بها می‌گذارم؛ اولی از آن دو، کتاب خدا است که در آن هدایت و نور است، پس کتاب خدا را بپذیرید و به آن تمسک جوید، و پیامبر نسبت به کتاب خدا بسیار اصرار ورزید و دیگران را به آن ترغیب کرد، سپس گفت: و اهل بیت من، شما را به یاد خدا می‌اندازم نسبت به اهل بیت من، شما را به یاد خدا می‌اندازم نسبت به اهل بیت من، شما را به یاد خدا می‌اندازم نسبت به اهل بیت من.

حصین به او گفت: اهل بیت او چه کسانی اند ای زید! آیا زنان او از اهل بیت شمرده نمی‌شوند؟

زید پاسخ داد: زنان او از اهل بیتش می‌باشند اما منظور از اهل بیت افرادی هستند که بعد از پیامبر صدقه بر آنان حرام است. حصین به او گفت: آنان چه کسانی‌اند؟ زید پاسخ داد: آنان خاندان علی و جعفر و عباس‌اند. حصین سؤال کرد: آیا اینان کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است؟ زید پاسخ داد: آری.

مسلم پس از نقل این حدیث، متابعات^۱ حدیث زید بن ارقم و شواهد آن را از طریق سندهای مورد اطمینان خود آورده و می‌گوید:

أبی بکر از اُبی شیبیه و او از محمد بن فضیل برای ما نقل کرده‌اند و نیز اسحاق بن ابراهیم برای ما از جریر نقل کرده و هر دوی آنها حدیث اسماعیل را از اُبی حیان با همین سند شیبیه بیان نموده‌اند، اما در حدیث جریر این عبارت اضافه شده است: «کتاب الله فیهِ الهدی والنور من استمسک به و أخذ به کان علی الهدی و من أخطأه ضل».

و نیز مسلم می‌گوید: محمد بن بکار بن الریان از حسان یحیی فرزند ابراهیم و او از سعید و او از مسروق و او از یزید بن حیان و او از زید بن ارقم نقل کرده‌اند که بر زید وارد شدیم و به او گفتیم تو خیر بسیاری دیده‌ای، مصاحب رسول خدا بوده‌ای، پشت سر او نماز خوانده‌ای، سپس روایت را مانند روایت اُبی حیان ادامه می‌دهد اما در این حدیث به نقل از پیامبر آمده است: «ألا و انی تارک فیکم الثقلین أحدهما کتاب الله هو من اتبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی الضلالة» و نیز در این حدیث آمده است که: ما گفتیم آیا اهل بیت او زنان اویند؟ زید جواب داد نه، به خدا قسم که زن در عصری با مرد است و پس از آن عصر مرد او را طلاق می‌دهد و او به سوی پدر و قوم خویش بازمی‌گردد، اهل بیت پیامبر و اصل و ریشه او کسانی‌اند که صدقه بر آنان بعد از پیامبر حرام شده است. (مسلم، ج ۲، ص ۴).

نسائی در سنن خود از محمد بن مثنی و او از یحیی بن حماء و او از ابومعاویه و او از أعمش و او از حبیب بن اُبی ثابت و او از أبو طفیل و او از زید بن ارقم نقل می‌کند که هنگامی که پیامبر از حجة الوداع بازگشت و به غدیر خم رسید بر درختان بلند آن جا ایستاد و همه ایستادند، آن‌گاه فرمود: مثل این‌که من خوانده شده‌ام و اجابت کرده‌ام (کنایه از نزدیکی مرگ) همانا من دو چیز گران بها میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترت خود که اهل بیتم می‌باشد پس نگاه کنید که چگونه در مورد آن دو پس از من عمل می‌کنید، بدانید که این دو هیچ‌گاه از یک‌دیگر جدا نخواهند شد تا آن‌گاه که در حوض کوثر

۱- متابعات احادیثی را گویند که آنها را دو یا چند نفر از صحابی که حدیث را از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند روایت می‌کنند. (مترجم)

بر من وارد شوند. سپس فرمود: خداوند مولای من است و من ولی هر مؤمنی هستم، سپس دست علی را گرفت و فرمود: هر کس که من مولای او هستم پس این علی مولای او است، خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست داشته باشد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن داشته باشد. پس من به زید گفتم آیا تو خود از پیامبر شنیده‌ای؟ زید در پاسخ گفت: هیچ کسی در آن منطقه نبود الا این که با چشمان خود او را دید و با دو گوش خود کلام او را شنید.

ابوعبدالله ذهبی این حدیث را حدیثی صحیح دانسته است (ابن کثیر دمشقی، ج ۵، ص ۲۴۱-۲۴۲ و نسائی، سنن، ج ۵، ص ۴۵). و این ادعا که نسائی فقط این حدیث را از این جهت نقل کرده است صحیح نیست؛ زیرا تفرد وجود ندارد مگر با عدم وجود همه متابعات، ولی برای این حدیث که از سطح دوستی و دشمنی با او برتر است، متابعات و اعتبارات زیادی است که در سنن و تاریخ قابل شمارش نیست و به همین دلیل نمی‌شود گفت که تنها نسائی آن را به این شکل نقل کرده است و ابوالفداء حافظ عمادالدین اسماعیل فرزند عمر بن کثیر قرشی دمشقی (سال ۷۷۴-۷۰۰ هـ) متابعات و شواهد زیادی با سندهای صحیح برای آن چه که از حدیث زید بن أرقم است ذکر کرده (من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه).

ابن کثیر در تفسیر خود گفته است: به طور قطع در صحیح وارد شده است که رسول خدا فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین» (ابن کثیر دمشقی، ج ۴، ص ۱۲۲). و حاکم نیشابوری گفته: این حدیثی صحیح السند است. (حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۵۵۳).

ترمذی می‌گوید: علی بن منذر کوفی از محمد بن فضیل و او از أعمش و او از عطیه و او از ابی سعید و اعمش و آنها از حبیب بن ابی ثابت و او از زید بن أرقم برای ما نقل کرد که پیامبر ﷺ فرمود: «انی تارک فیکم ما ان تمسکتُم به لن تضلوا بعدی أحدهما اعظم من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الأرض و عترتی أهل بیتی لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما» این حدیثی حسن و غریب است. (ترمذی، ج ۲، ص ۲۳۰).

به نظر ما حدیث، تابع حدیث زید بن أرقم است، از این رو نه دارای غرابت است و نه حسن است بلکه صحیح می‌باشد و اگر به طور شایسته و بنابر اصول علم حدیث تعریف صحیح را بررسی کنیم، بر آن منطلق می‌شود. البته چه بسا یک حدیث صحیح متصف به وصف غرابت می‌شود و یا به یک جهت پنهان یا ظاهری گفته می‌شود غریب است اما این غرابت به واسطه متابعات و شواهدی که دارد از بین می‌رود؛ زیرا قاعده در نزد محدثان آن است که حدیث، غریب نمی‌شود مگر این که هیچ تابعی نداشته باشد و در مورد حدیث ثقلین این چنین نیست. صاحب معجم کبیر می‌گوید: علی بن

عبدالعزیز برای ما حکایت کرد و او از عمرو بن عون واسطی و او از خالد بن عبدالله و او از حسن بن عبدالله و او از ابی الضحی و او از زید بن أرقم که پیامبر فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن ینفترقا حتی یردا علی الحوض».

حاکم نیشابوری در مستدرک خود می‌گوید: ابوبکر محمد بن حسین بن مصلح، فقیه ری و او از محمد بن ابی یحیی بن مغیره سعدی و او از جریر بن عبدالحمید و او از حسن بن عبدالله نخعی و او از مسلم بن صبیح و او از زید بن أرقم نقل کرد که پیامبر فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن ینفترقا حتی یردا علی الحوض».

و این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح السند است اما آنان این حدیث را تخریح نکرده‌اند. این نظریه صحیح است؛ زیرا روایت سند حدیث همگی مورد اطمینان می‌باشند. و ابو ضحی مسلم فرزند صبیح (متوفی ۶۵ هـ) از بزرگان علمای کوفه از علقمة بن قیس نخعی عالم کوفه و متوفای سال ۶۱ و زید بن أرقم متوفای ۶۸ و اعمش و منصور بن معتبر و فطر بن خلیفه و عمرو بن سده و حسن بن عبدالله و أبو حصین اسدی و غیر آنها از زید بن ارقم روایت کرده‌اند.

أبو حصین می‌گوید: شعبی را دیدم که در کنارش مسلم بن صبیح قرار داشت پس هرگاه چیزی می‌آمد شعبی می‌گفت: ای ابن صبیح نمی‌بینی (ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۷ و ذهبی، ج ۵، ص ۷۱) و کثیر الحدیث بود. جریر از اسماعیل بن ابی خالد نقل می‌کند که شعبی و ابراهیم و ابوضحی در مسجد گرد هم می‌آمدند و پیرامون حدیث با هم دیگر گفت‌وگو می‌کردند، هرگاه چیزی نزد آنان می‌آمد که در مورد آن، روایت در دستان آنان نبود، به ابراهیم نگاه می‌کردند.

ب: شواهد حدیث زید بن أرقم بعد از ذکر متابعات آن

أحمد می‌گوید که أسود بن عامر برای ما نقل کرد و او از ابو اسرائیل اسماعیل بن خلیفه و او از عطیه و او از ابوسعید خدری که پیامبر ﷺ فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین أحدهما أكبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الأرض و عترتی اهل بیتی و انهما لن ینفترقا حتی یردا علی الحوض». (ابن حنبل، ج ۱۷، ص ۱۹۶، ح ۱۱۱۰۲).

أبو عبدالله فرزند احمد بن حنبل از پدرش و او از ابن نمیر و او از عبدالملک، یعنی ابو سلیمان، و او از عطیة عوفی و او از ابی سعید خدری نقل می‌کند که پیامبر فرمود: «انی قد ترکت فیکم ما ان أخذتم به لن تضلوا بعدی الثقلین و احد منهما أكبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الأرض و عترتی اهل بیتی و ألا و انهما لن ینفترقا حتی یردا علی الحوض». ابن ثمیر می‌گوید: اصحاب ما از اعمش این را نقل کرده‌اند: «أنظرو کیف تخلفونی فیهما» (پیشین، ص ۲۶).

یحیی بن سوره فرزند موسی بن ضحاک سلمی ترمذی - متوفای ۲۷۹ هجری - در سنن مشهور خود (سنن ترمذی) از نصر بن عبدالرحمن کوفی و او از زید بن حسن و او از جعفر بن محمد و او از پدرش و او از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که رسول خدا را در روز عرفه دیدم که بر شتر خود سوار است و خطبه می‌خواند، شنیدم که می‌گوید: «یا ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان أخذتم به لن تضلو کتاب الله و عترتی اهل بیتی».

و در همین باب، از ابی ذر و ابی سعید و زید ابن ارقم و حذیفه بن أسید نقل شده است، و بعد از این، ترمذی می‌گوید: این حدیثی حسن و از این وجه غریب است و از زید بن حسن، سعید بن سلیمان و بسیاری از اهل علم روایت کرده است. (ترمذی، ج ۲، ص ۲۱۹).

کسی که اندک تبجری در علوم حدیث داشته باشد تأیید خواهد کرد که کلام ابو یحیی که همراه سنن ترمذی است تصریح دارد که حدیث ثقلین در برخی از شکل‌های خود تواتر معنوی دارد و در برخی از شکل‌های دیگر دارای تواتر لفظی است که جمعی از صحابه بزرگ آن را روایت کرده‌اند و از نظر عقل و عرف توافق آنان بر دروغ امری محال است. سپس جمع دیگری مثل همان جمع اول از تابعان و هم‌چنین تا عصر ما اصحاب کتب صحاح و سنن و مسانید و معاجم آن را روایت کرده‌اند. و به همین سبب بعد از روایت جابر بن عبدالله اشاره به روایت صحابه بزرگ و هم‌چنین روایت بسیاری از اهل علم از آنان نموده است.

از ابو شیبیه نقل شده که او این حدیث را در مصنف خود با سند از جابر بن عبدالله نقل کرده که گفته است: پیامبر فرمود: «انی ترکت فیکم ما لن تضلوا بعدی ان اعتصمتم به؛ کتاب الله و عترتی اهل بیتی».

احمد بن حنبل از اسود بن عامر و او از شریک و او از رکین و او از ربیع و او از قاسم بن حسان و او از زید بن ثابت نقل می‌کند که پیامبر فرمود: «انی تارک فیکم خلیفتین؛ کتاب الله حبل ممدود مابین السماء والأرض أو ما بین السماء الی الأرض و عترتی اهل بیتی أنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» (ابن حنبل، ج ۵، ص ۱۸۱).

احادیث ثقلین در سنت بیانی برای کتاب خدا درباره اهل بیت است

حق آن است که اصل در باب حب و تمسک به اهل بیت و عترت که از آن به ثقل ثانی تعبیر شده، آیه ۶۱ سوره آل عمران و آیات ۳۲، ۳۳ و ۳۴ سوره احزاب و احادیث و اقوال همه صحابه و تفسیر آنها است؛ همان‌گونه که پیامبر در زمان‌ها و مکان‌ها و حالات مختلف و مجالس و محافل متعدد آن دو را تفسیر کرده و این مسئله‌ای است که به صراحت دلالت بر حجیت حدیث ثقلین و

تواتر آن از پیامبر ﷺ با تعبیرها و معانی و کلمات مختلف بر حسب اقتضای زمان می‌کند. و صحابه این مسیر را پیموده‌اند و حدیث را از پیامبر در زمان‌ها و اوضاع و مکان‌های مختلف روایت کرده‌اند تا امت اسلامی را نسبت به فضایل دومین ثقل، یعنی اهل و عترت پیامبر، آگاهی بخشیده و وظیفه آنها و مسئولیتشان را در مقابل اهل بیت و عترت و حسن خلافت و اکرام و احترام و مراعات و مراقبت و تمسک به آنها، گوشزد نمایند.

امام مسلم با سند خود می‌گوید: قتیبة بن سعید و محمد بن عباد (در لفظ با هم نزدیک هستند) گفتند که حاتم، یعنی ابن اسماعیل، از ابی بکیر بن سمار و او از عامر بن سعد ابی وقاص و او از پدرش برای ما دو نفر نقل کرد که معاویة بن ابی سفیان به سعد گفت: چه چیزی تو را بازداشته از این‌که ابوتراب را دشنام دهی؟ سعد در پاسخ گفت: سه چیز را شنیده‌ام که پیامبر در مورد حضرت علی فرموده است، از این رو من هرگز او را دشنام نخواهم داد؛ زیرا اگر هر یک از این سه چیز از آن من بود از تمام نیکی‌ها و لذایذ دنیا برای من بهتر بود. شنیدم پیامبر می‌گوید: (در حالی که در برخی از جنگ‌ها علی را به جای خود قرار داده بود و علی به او گفته بود: ای پیامبر! مرا با زنان و کودکان می‌گذاری؟) آیا راضی نیستی که تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی غیر از این‌که نبوتی بعد از من نیست، و نیز شنیدم که در روز خیر پیامبر می‌گفت: به زودی پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می‌دارد. او گفت: در حالی که ما خود را برای این‌که آن فرد باشیم عرضه می‌کردیم، پیامبر فرمود: علی را بخوانید، او را آوردند در حالی که به چشم درد مبتلا شده بود، پیامبر آب دهان خود را به چشمانش زد و پرچم را به او داد و خداوند به واسطه او پیروزی را برای ما به ارمغان آورد. و نیز زمانی که آیه «تَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» نازل شد پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین را طلبید و فرمود: خدایا! اینان اهل من هستند. (مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱).

أبو یحیی ترمذی از قتیبة بن سعد و او از محمد بن سلیمان اصفهانی و او از یحیی بن عبید و او از عطی و او از عمر بن ابی سلمة که تحت تربیت پیامبر ﷺ بود نقل می‌کند که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب/۳۳) در خانه ام سلمه، بر پیامبر نازل شد، پس پیامبر، فاطمه، حسن و حسین را خواند و آنان را با عبای خود پوشانید در حالی که علی نیز پشت سر آن حضرت بود و همگی را زیر عبا قرار داد سپس فرمود: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا». ام سلمه در این هنگام گفت: ای رسول خدا! آیا من هم با آنان هستم؟ پیامبر فرمود: تو مکان خود را داری و بر خیر هستی.

همین روایت از ام سلمه و معقل بن یسار و ابی حراء و انس بن مالک نیز نقل شده است و گفته شده است این حدیث از این جهت حدیثی غریب است.

البته همان‌گونه که بیان شد، غرابت با صحت و تواتر معنوی که با شواهد و متابعات تقویت شده باشد ناسازگار است.

امام مسلم با سند خود از عایشه نقل می‌کند که می‌گوید: ابوبکر بن ابی شیبه و محمد بن عبدالله بن نمیر هر دو گفته‌اند محمد بن بشیر از زکریا و او از مصعب بن شیبه و او از صفیه دختر شیبه نقل کرده‌اند که گفت: عایشه گفته است پیامبر صبحی از خانه خارج شد و بر او عبایی پشمین بود که از موی سیاه درست شده بود، در این هنگام حسن بن علی آمد، پیامبر او را داخل کرد، سپس حسین آمد و همراه حسن شد، سپس فاطمه وارد شد و او را داخل کرد، سپس علی وارد شد و او را نیز داخل کرد، سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب/۳۳) (پیشین، ص ۱۸۸۳).

ترمذی با سند خودش از ابن وقاص حدیثی تخریج کرده است که او می‌گوید: هنگامی که آیه «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ» (آل عمران/۶۱) نازل شد پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین را خواند و فرمود: «اللهم هؤلاء أهل بيتي» (ابن اثیر جزری، ج ۱۰، ص ۷۹، ح ۳۶۷۹).

و نیز ابو یحیی ترمذی با سند خودش از ام سلمه نقل می‌کند که گفت: هنگامی که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب/۳۳) در خانه من نازل شد، گفت: گفت من کنار در نشسته بودم و به پیامبر گفتم: آیا من از اهل بیت نیستم؟ پیامبر گفت: تو بر خیر، هستی و از همسران رسول خدایی. گفت: و در خانه رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین بودند که همگی آنان را در زیر عبای خود قرار داد و گفت: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً» (پیشین، ج ۱۰، ص ۱۰۰، ح ۳۶۸۰).

و به همین سبب است که عمل شیخین به طور دائم بر مراقبت در دوستی و ارتباط با نزدیکان پیامبر بود و آنان مراقب خویشاوندی پیامبر بودند و خاندان پیامبر را به علت این‌که پیامبر آنان را دوست می‌داشت، دوست می‌داشتند و در طول خلافتشان صحابه را به مراقبت از اهل بیت سفارش می‌کردند. امام بخاری می‌گوید: عبدالله بن عبدالوهاب و او از خالد و او از شعبه و او از واقد برای من نقل کرد که شنیدم پدرم از ابن عمر و او از ابی بکر نقل می‌کند که محمد را نسبت به اهل بیتش رعایت کنید.

و نیز ابوبکر بعد از رحلت پیامبر با همین سفارش، صحابه و مردم را مخاطب قرار می‌دهد و آنان را به مراقبت و محافظت از اهل بیت رسول خدا سفارش می‌کند. منظور از مراقبت، محافظت از اهل بیت است و معنای قول ابوبکر این است که از خویشاوندان پیامبر محافظت کنید و آنان را اذیت نکنید و نسبت به آنان اسائه ادب نداشته باشید.

و در روایت دیگری آمده است که قرابت رسول خدا در نزد من محبوب‌تر است از این که به قرابت خودم و اصل خودم وصل شود. (ابن حجر عسقلانی، فتح الباری بر شرح بخاری، ج ۸، ص ۶۷۳، ح ۱۳۷۱۳).

عمر بن خطاب صحابه و مسلمانان را در تدوین دفتر مورد مشورت قرار داد و رأی آنها را طلب کرد. عقیل بن ابی طالب و محزّمة بن نوفل و جبیر بن مطعم را که از نسب‌شناسان قریش بودند طلبید و به آنان گفت: مردمان را بر طبق منزلتشان نگارش کنید، آنان در مورد مردمان نوشتند و ابتدا از بنی هاشم شروع کردند، سپس ابوبکر و قوم او و پس از آن نیز عمر و قوم او را ذکر کردند، هنگامی که عمر نوشته آنان را دید، گفت: از خویشاوندان پیامبر شروع کنید و قاعده الاقرب فالاقرب را پیاده نمایید تا آن که عمر را همان جایی قرار دهید که خداوند او را قرار داده است. (سیوطی، ص ۱۴۳).

همه عالمان اسلامی بر این باورند که سنت مبین کتاب خدا است و تفسیر و شرح و بیان کتاب از سوی خداوند به واسطه وحی خفی صادر شده است؛ یعنی بیان مجمل، تشخیص عام و تقیید مطلق آن، هنگامی که یقین حاصل شود که با جمیع اشکال خود، بیان کتاب خدا است و در این صورت در تشریح مثل قرآن خواهد بود؛ زیرا مقتضای قول خداوند است که می‌فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» (قیامه/۱۹-۱۷) و نیز «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛ پیامبر از روی خواهش نفسانی سخن نمی‌گوید. نیست سخن او جز وحیی که به او شده است». (نجم/۴-۳).

و نیز «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ و خداوند بر تو کتاب و حکمت را نازل کرد». (نساء/۱۱۳)

منظور از کتاب همان است که تلاوت می‌شود و منظور از حکمت همان سنت است و سنت چیزی است که از سوی خداوند وارد شده است بدون آن که تلاوت آن به عنوان کتاب لازم باشد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛ آنچه را که رسول خدا به شما می‌دهد بگیرید و از آن چه که شما را از آن نهی می‌کند اجتناب ورزید» (حشر/۷) و نیز «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ به طور قطع برای شما در رسول خدا الگوی نیکویی وجود دارد». (احزاب/۲۱)

پس مقام سنت صحیح با صفتی که دارد تبیین و تفسیر کتاب خدا شمرده می‌شود که دومین رکن و مرجع در تشریح اسلامی به حساب می‌آید. همین سنت، آیه مباهله (آیه ۶۱ سوره آل عمران) و نیز آیه تطهیر (آیات ۳۲، ۳۳، ۳۴ سوره احزاب) را به طور روشن برای ما بیان نموده است و جای هیچ شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد که زنان پیامبر و اولاد او گرچه جزء اهل بیت او هستند اما این سنت، اولاد پیامبر و عترت او را برای بیان مزیت و فضایل خاصی برای خویشاوندیشان به رسول، از جهت نسبت تخصیص زده است و علاقه نسب محو شدنی نیست، بر خلاف علاقه همسری؛ همان گونه که زید بن ارقم در حدیثی که مسلم آن را نقل کرد به این نکته اشاره نمود.

بنابراین مشاهده می‌شود که سنت صحیح و متواتر، احادیث ثقلین را به طور مفصل تفسیر کرده و مناقب و فضایل و مزایای ثقل دوم، یعنی اهل بیت رسول الله ﷺ، را شامل شده است. طبق قاعده اصول حدیث که برخی از قرآن دیگر را تفسیر می‌کند و برخی از سنت نیز برخی دیگر را تفسیر می‌کند، سنت حب اهل بیت و اکرام و تمسک به اقوال و افعال و بیانات آنان وابسته به حب رسول خدا و اکرام و توسل به اقوال و افعال و بیان او شده است.

و نیز همین سنت، بغض و اذیت و آزار آنان را به عنوان بغض به رسول خدا و اذیت و آزار او شمرده است و حب و بغض و اذیت و خشنود کردن آنان را معیار ایمان و نفاق قرار داده است، پس سنت صحیح از این وجه از طرق صحیح و متواتر نقل شده که قابل شمارش نیست و کسی نمی‌تواند آن را انکار کند مگر آن‌که در او گرایش ناصبی یا خارجی وجود داشته باشد. پس امکان ندارد پیامبر را دوست داشته باشیم ولی عترت او را دشمن داشته باشیم؛ عترتی که پیامبر سفارش به دوستی و اکرام آنان و دستور به دریافت اقوال آنها و پیروی کردن از هدایت و تمسک به روش آنان نموده است.

اهل البیت کسانی هستند که سنت، آنان را از عموم آیه تخصیص زده است.

بر پژوهندگان حدیث و تفسیر مخفی نیست که سنت صحیح، عموم آیات اهل بیت را به فاطمه و حسن و حسین و علی تخصیص زده و تصریح کرده که آنان اهل بیت رسول خدا هستند؛ زیرا گفته است تنها همین‌ها را با عبا پوشانید یا داخل در عبا ساختن شده از موی سیاه قرار داد و فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بیتی فطهرهم من الرجس تطهیرا» و این صریح کلام پیامبر بوده است که اینان اولاد پیامبرند، بدون هیچ‌گونه تبعیضی در میان اهل بیت نسبی، پس برای آنها مناقب و فضایی نسبت به غیر این افراد از اهل بیت می‌باشد.

نوری به نقل از کتاب «المرقاة علی المشکاة» گفته است: عترت مرد اهل بیت و نزدیک‌ترین افراد به او را گویند و منظور از اخذ و دریافت از آنان، دوستی و رعایت حقوق و عمل به رأی و اعتماد بر گفتار آنان است. البته این مطلب منافات با دریافت فقه از غیر آنان ندارد؛ زیرا که خداوند می‌فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». (نحل/۴۳)

ابن الملک گفته است: منظور از تمسک به کتاب، عمل کردن است به آن‌چه که در آن می‌باشد و آن پذیرش حاکمیت اوامر خدا و خودداری از نهی‌های آن است و معنای تمسک به عترت، دوستی آنان و هدایت شدن به هدایت و سیره و روش آنان است. (مرقاة المصابیح علی مشکاة المصابیح، کتاب الفضائل، باب فضائل اهل بیت).

نووی در شرح ثقلین می‌گوید: علما گفته‌اند که کتاب و اهل بیت، ثقلین نامیده شده‌اند به خاطر عظمت آن دو و بزرگ بودنشان و به همین خاطر پیامبر مقام ثقل دوم را بعد از کتاب خدا عظیم شمرد و بزرگی آن را بعد از ثقل اول بیان کرد؛ زیرا امت را سفارش کرد و سه بار فرمود: «أذكرکم الله فی اهل بیتی» و برای آنها به طور تفصیل اهمیت آن را بیان کرد و فضایل و مناقب هر یک از اهل بیت را روشن نمود تا امت عظمت آنها و مقام بزرگشان را دریابند.

ابن ماجه از محمد بن طریف و او از محمد بن فضیل و او از أعمش و او از ابی سبرة نخعی و او از محمد بن کعب قرظی و او از عباس بن عبدالمطلب نقل می‌کند که ما به قریش نگاه می‌کردیم که آنان داشتند سخنی می‌گفتند، پس سخن خود را قطع کردند، ما این مطلب را به رسول خدا گفتیم، رسول خدا فرمود: چه شده است اقوامی که سخن می‌گویند ولی آن‌گاه که فردی از اهل بیت مرا می‌بیند سخن خود را قطع می‌کنند، پس بدانید که به خدا قسم ایمان در قلب کسی داخل نمی‌شود مگر آن‌که اهل بیت مرا به خاطر خدا و خویشاوندی آنان نسبت به من، دوست بدارد. (ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۳).

ترمذی می‌گوید: ابو داوود سلیمان بن أشعث از یحیی بن معین و او از هشام بن یوسف و او از عبدالله بن سلیمان نوفلی و او از محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و او از پدرش و او از پیامبر ﷺ برای من نقل کرد که فرمود: خدا را به خاطر نعمت‌هایی که به شما داده است دوست بدارید و مرا به خاطر دوستی‌تان با خدا دوست بدارید و اهل بیت من را به خاطر دوستی‌تان با من دوست بدارید. سپس گفته است این حدیثی حسن و غریب است و تنها آن را به همین شکل می‌شناسیم. (ترمذی، ج ۲، ص ۲۲).

ابن ماجه می‌گوید: حسن بن علی خلال و علی منذر گفتند که ابو غسان از اسباط بن نصر و سدی و او از صبیح مولای أم سلمة و او از زید بن أرقع برای ما نقل کرده که پیامبر به علی و فاطمه و حسن و حسین فرمود: «أنا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم؛ من با کسی که با شما مسالمت ورزد مسالمت ورزم و با هر کس که با شما بجنگد خواهیم جنگید» (پیشین، ج ۱، ص ۱۴).

پیامبر فرمود: «فاطمة سيدة نساء الجنة»

ابن حجر عسقلانی گفته: مؤلف، یعنی بخاری، آن را در کتاب علامات النبوة و در نزد حاکم از حدیث حدیقه به سند خوبی رسانده است:

فرشته‌ای نزد پیامبر آمد و گفت: «ان فاطمة سيدة نساء أهل الجنة».

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: قوی‌ترین چیزی که می‌شود به آن استدلال کرد بر مقدم بودن

حضرت فاطمه بر زنان هم عصر خود و زنانی که بعد از او خواهند آمد قول پیامبر است که فرمود: «انها سيدة نساء العالمين الا مريم» و این که فاطمه به واسطه پیامبر به دشواری و بلا گرفتار شد نه دختران دیگر پیامبر. (ابن حجر عسقلانی، ج ۸، ص ۷۱۶).

سپس می‌گوید: ابوجعفر طبری در تفسیر سوره آل عمران در تفسیر کبیر از طریق فاطمه فرزند حسین بن علی نقل می‌کند که جدّه او فاطمه زهرا فرمود: پیامبر روزی داخل شد و من نزد عایشه بودم، با من در گوشی صحبت کرد، من گریه کردم، بار دیگر با من نجوا نمود، من خندیدم، عایشه از این مسئله سؤال کرد، به او پاسخ دادم: آیا من از سر پیامبر با تو سخن گویم؟ پس مرا ترک کرد و هنگامی که پیامبر وفات کرد عایشه از من سؤال کرد و نجوای پیامبر را ذکر کردم که فرمود: من گمان می‌کنم در این سال خواهم مرد، و این که هیچ زنی از زنان دنیا مثل تو مبتلا نمی‌شود، پس تو از نظر صبر از زنان دیگر کمتر مباش. فاطمه می‌گوید: من گریه کردم، سپس فرمود تو سرور زنان بهشت هستی الا مريم، پس من خندان شدم. (پیشین).

بخاری می‌گوید: ابوالولید و او از ابن عیینه و او از عمرو بن دینار و او از ابن اُبی ملیکه و او از مصور بن محزّمة نقل می‌کند که پیامبر فرمود: «فاطمة بضعة منی فمن أغضبها أغضبی» (بخاری، ج ۳، ص ۱۳۷۴).

ابن ماجه می‌گوید: احمد بن عبده از سفیان بن عیینه از عبدالله بن اُبی یزید از نافع بن جبیر از اُبو هریره برای من نقل کرد که پیامبر در مورد حسن فرمود: «اللهم انی احبه فأحبه و أحب من یحبه» سپس اُبو هریره می‌گوید: حسن را به سینه خود چسبانید. (ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۳ و بخاری، پیشین، ص ۱۳۷۰).

و نیز ابن ماجه می‌گوید: ابن عیینه از ابوموسی و او از حسن شنید که ابو بکره می‌گوید: شنیدم پیامبر بر منبر بود و حسن در کنار او، گاهی به مردم نگاه می‌کند و گاهی به حسن نگاه می‌کند و می‌گوید: «ابنی هذا سید و لعل الله أن یصلح به بین فتّین من المسلمین؛ این پسر سرور است و شاید خداوند به واسطه او بین دو گروه از مسلمانان را اصلاح نماید.»

بخاری از مسدد و او از معتمد نقل می‌کند که از پدرم شنیدم که او از ابو عمان و او از أسامة بن زید نقل می‌کند که پیامبر، امام حسن و امام حسین را می‌گرفت و می‌گفت خدایا! من این دو را دوست دارم پس تو هم این دو را دوست داشته باش. (بخاری، پیشین، ص ۱۳۷۰-۱۳۶۹).

بخاری روایت می‌کند که: عیدان از عمر بن سعد بن ابی حسین و او از ابن اُبی ملیکه و او از عقبه بن حارث نقل می‌کند که ابوبکر را دیدم که حسن را بلند کرده بود و می‌گفت به جان پدرم که او شبیه به پیامبر است و شبیه به علی نیست و حضرت علی می‌خندید. (پیشین، ص ۱۳۷۰).

مسلم می‌گوید: احمد بن حنبل از سفیان بن عیینه و او از عبید الله بن ابی یزید و او از نافع بن جبیر و او از ابو هریره نقل می‌کند که پیامبر در مورد امام حسن گفت: «ان أحبه فأحبه و أحب من یحبه»، سپس نووی در شرح حدیث می‌گوید: در این حدیث بر دوست داشتن امام حسن اصرار گردیده و فضیلت او بیان شده است. (مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۲).

مسلم از ابوبکر و او از ابی شیبیه و محمد بن عبدالله بن نمیر (لفظ مربوط به ابوبکر است) و آنها از محمد بن بشر و او از زکریا و او از مصعب بن شیبیه و او از صفیه دختر شیبیه نقل می‌کند که عایشه گفت: پیامبر یک روز صبح از خانه خارج شد و بر شانه‌های او عبایی ساخته شده از موی سیاه افتاده بود، پس حسن بن علی آمد و او را داخل در زیر عبا کرد، سپس حسین آمد و با او داخل شد، سپس فاطمه آمد و او را هم داخل کرد، سپس علی آمد و او را هم داخل کرد، سپس گفت: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (پیشین، ص ۱۸۸۳).

ابن ماجه از علی بن محمد و او از وکیع و او از سفیان و او از داود بن ابی عوف حجاف و او از ابی حازم و او از ابو هریره نقل می‌کند که پیامبر فرمود: «من أحب الحسن والحسین فقد أحبنی و من أبغضهما فقد أبغضنی» (ابن ماجه، پیشین، ص ۱۳).

ابن ماجه با سند خود از زید بن أرقم نقل می‌کند که پیامبر به علی، فاطمه، حسن و حسین فرمود: «أنا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتهم» (پیشین، ص ۱۴).

علی علیه السلام

علی فرزند ابوطالب و پسرعموی رسول خدا و داماد او و همسر فاطمه زهرا است. ده سال قبل از بعثت، بنابر قول راجح، متولد شد و مادرش فاطمه بنت أسد فرزند هاشم است که دختر عمه پدرش می‌باشد و آن زن اولین هاشمی‌ای است که پسری برای هاشمی به دنیا آورده است. وی در زمان حیات پیامبر، اسلام آورد و همراه پیامبر بود تا وفات نمود.

در مناقب و فضایل حضرت علی احادیث بسیار با سندهای بسیار نیکویی از طریق اهل سنت وارد شده که در حق هیچ یک از صحابه وارد نشده است.

احمد و اسماعیل قاضی و ابوعلی نیشابوری می‌گویند: در حق هیچ کدام از صحابه با این سندهای نیکو روایت نشده است بیشتر از آنچه که در حق علی روایت شده است. (ابن حجر عسقلانی، پیشین، ص ۶۶۳).

و با سند خودش روایت می‌کند که پیامبر فرمود: «أنت منی، و أنا منک».

این قسمتی از حدیث براء بن عاذب در قصه بنت حمزه است که آن را بخاری وصل کرده به

طریق شیخ عبدالله بن موسی به نقل از اسرائیل و او از اَبی اسحاق و او از براء وصل نموده است. (بخاری، ج ۳، ص ۱۳۵۷).

بخاری روایت می‌کند که: محمد بن بشار از منذر و او از شعبه و او از سعید روایت می‌کند که شنیدم از ابراهیم و او از سعد و او از پدرش که پیامبر به علی فرمود: «أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسی» (پیشین، ص ۱۳۵۹).

و در حدیث سلمة بن اُكوع و سهل بن سعه که بخاری با سند خود آن را نقل می‌کند، آمده است که پیامبر فرمود: من پرچم را به کسی خواهم داد (یا کسی آن را فردا خواهد گرفت) که خداوند و رسولش او را دوست دارد، یا آن‌که گفت: او خدا و رسول را دوست دارد و به واسطه او فتح حاصل خواهد شد و ما ناگهان علی را دیدیم به آن‌چه که امید داشتیم، پس گفتند این علی است، پس پیامبر پرچم را به او داد و به واسطه او خداوند فتح را حاصل نمود. (پیشین، ص ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸).

ابن حجر عسقلانی در شرح این دو حدیث می‌گوید: علی خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند؛ یعنی از این کلام وجود حقیقت محبت اراده شده است؛ زیرا هر مسلمانی در مطلق این صفت و محبت با علی شریک است؛ پس منظور حقیقت محبت است.

و در حدیث اشاره‌ای به قول خداوند است که می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ؛ اگر شما خدا را دوست دارید پس مرا متابعت کنید تا خداوند شما را دوست داشته باشد». گویا اشاره شده که علی از نظر متابعت از رسول، کامل است و به همین علت توصیف به محبوبیت برای رسول شده و به همین دلیل است که محبت او علامت ایمان و بغض او نشانه نفاق است؛ هم‌چنان که مسلم از خود حضرت علی نقل می‌کند که فرمود: به آن‌خدایی که دانه را می‌شکافد و انسان‌ها را آفریده است این عهده‌ی است از پیامبر که به من فرمود: ای علی! هیچ‌گاه جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و هیچ‌گاه جز منافق تو را دشمن نمی‌داند. و برای این حدیث شواهدی از حدیث ام سلمه از احمد وجود دارد. (ابن حجر عسقلانی، پیشین، ص ۶۶۴-۶۶۳).

و در روایت عامر بن سعد بن اَبی وقاص نزد مسلم و ترمذی آمده است که معاویه به سعد گفت: چه چیزی تو را منع کرده که ابوتراب را دشنام ندهی و او در پاسخ گفت: به خاطر سه چیز که پیامبر به او گفت، پس من هرگز او را دشنام نخواهم داد...

و این‌که فرمود: پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارد و هم‌چنین هنگامی که آیه «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ» نازل شد، علی، فاطمه، حسن و حسین را خواند و گفت: «اللهم هؤلاء أهلی». سعد بن اَبی وقاص می‌گوید: اگر اره را بر فرق سرم بگذارند که علی را دشنام دهم هرگز او را دشنام نخواهم داد.

حدیث «أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى» را غیر از سعید افراد دیگری از صحابه و نیز عمر و حضرت علی و ابو هریره و ابن عباس و جابر بن عبدالله و براء و زید بن ارقم و ابی سعید و انس و جابر بن سمره و حبشی بن جناده و أسماء بنت عمیس و غیر اینها از صحابه نقل کرده‌اند. (پیشین، ص ۶۶۷).

و در حدیث جابر بن سمره است که پیامبر به علی گفت: از اولین چه کسی شقی‌تر است؟ فرمود: کسی که شتر را مثله کرده. فرمود: از آخرین چه کسی است؟ حضرت علی فرمود: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. پیامبر فرمود: قاتل تو. این حدیث را طبرانی تخریح کرده و برای آن شاهی از حدیث عمار بن یاسر نزد احمد و نیز شاهی به اسناد آسان از حدیث طبرانی و خود حضرت علی در نزد ابی یعلی و به اسناد خوب در نزد براء است. (پیشین، ص ۶۶۸).

نتایج حدیث غدیر و مخاطب قرار دادن صحابه در آن

پیامبر در روز دوازدهم ذی حجه از حجة الوداع، که بین مکه و مدینه است، برمی‌گشت و در آن روز مردم را نسبت به فضایل علی و پاکی ساحت او آگاه نمود.

آن حضرت طی خطبه‌ای فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه» و در بعضی از روایات آمده است که فرمود: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله». ابن کثیر می‌گوید: آن چه که محفوظ است اولی است. (ابن کثیر دمشقی، ج ۷، ص ۴۰۲).

و حاکم آن را تخریح کرده و از سوی ابو سعید خدری آن را صحیح دانسته است. ابو سعید چنین گفته است: مردم از علی شکایت کردند، پس پیامبر برای قرائت خطبه در میان ما ایستاد و فرمود: «فلا تشكوا عليا فوالله انه لأخشن في ذات الله أو في سبيل الله؛ از علی شکایت نکنید پس به خدا قسم که او در ذات خدا یا در راه خدا از همه خشن‌تر است» (سیوطی، ص ۱۷۳ و ۱۷۴).

حدیث «من كنت مولاه فعلي مولاه» صحیح و متواتر است.

گفتار پیامبر در خطبه غدیرخم (من كنت مولاه فعلي مولاه) جزئی از حدیث ثقلین است که زید بن ارقم و غیر او از صحابه با تواتر لفظی و معنوی روایت کرده‌اند و موجب علم قطعی و تأیید مقام دوستی و اکرام اهل بیت رسول می‌گردد و ضرورت تمسک به سنت و اقوال و عمل به گفتار آنان و نیز اقتدا به هدایتشان را در فکر و عمل می‌رساند، البته مشروط بر آن که از طریق افراد موثق چیزی از آنان به ما برسد.

ابن عباس می‌گوید: هرگاه فردی موثق از علی فتوایی را برای ما نقل کند از آن تجاوز نمی‌کنیم و

متوقف نمی‌شویم. و نیز ابن سعد از عایشه آورده است که نام علی در نزد او ذکر شد، عایشه گفت: او از تمام افرادی که باقی مانده است نسبت به سنت آگاهی بیشتری دارد. (پیشین، ص ۱۷۱).

و امام احمد می‌گوید: فضل از دکین و او از غنیه و او از حکم و او از سعید و او از ابن جبیر و او از ابن عباس و او از بریده نقل می‌کند که با علی در یمن می‌جنگیدیم که من از او خشوتی دیدم پس هنگامی که بر رسول خدا وارد شدم علی و خشونتش را برای پیامبر ذکر کردم، دیدم صورت پیامبر متغیر شد و گفت: ای بریده! آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی نیستم؟ گفتم: بلی یا رسول الله ﷺ، گفت: من کنت مولاہ فعلی مولاہ. هم‌چنین این روایت را نسائی از ابوداود حرائی و او ابی نعیم فضل و او از ابن دکین و او از عبدالله بن ابی غنیه با سند خودش نقل کرده و گفته این سند نیکو و قوی بوده و راویانش موثق‌اند. (ابن کثیر دمشقی، ج ۵، ص ۲۴۱).

و نیز نسائی در سند خودش از محمد بن مشنی و او از یحیی بن حماد و او از ابو معاویه و او از أعمش و او از حبیب بن ابی ثابت و او از ابی طفیل و او از زید بن أرقم نقل می‌کند که هنگامی که رسول خدا از حجة الوداع برگشت و در غدیر خم فرود آمد در منطقه‌ای که درختان بلند وجود داشت دستور به پیاده شدن داد، سپس گفت: «کأنی قد دعیت فأجبت، انی قد ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیها فانها لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»، پس فرمود: «الله مولای و انا ولی کل مؤمن» سپس دست علی را گرفت و فرمود: «من کنت مولاہ فهذا ولیہ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»، من به زید گفتم که تو خود از پیامبر شنیدی؟ گفت: در منطقه این درختان بلند هیچ کس نبود الا این که او را با چشمان خود دید و با گوش خود این سخنان را شنید. البته این حدیث را به این شکل فقط نسائی فقط ذکر کرده و ابوعبدالله ذهبی گفته این حدیث صحیح است. (پیشین، ص ۲۴۲).

اما احمد از عفان و او از ابوعوانه و او از ابوعبید و او از میمون أبو عبدالله و او از زید بن أرقم نقل می‌کند که با پیامبر در منزلی فرود آمدیم که به آن وادی خم گفته می‌شود، پس دستور به نماز داد، نماز را در گرما خواندیم، پیامبر در زیر سایه پیراهنی که بر درخت آویزان شده بود و او را از حرارت آفتاب پوشانده بود برای ما خطبه‌ای خواند و گفت: «الستم تشهدون انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا بلی، قال: فمن کنت مولاہ فان علیا مولاہ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». این حدیث را احمد از غندر و او از شعبه و او از میمون ابی عبدالله و او از زید بن ارقم تا آن جا که حضرت می‌فرماید: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» نقل می‌کند. میمون می‌گوید: برخی از افراد از زید برای من نقل کرده‌اند که رسول خدا فرمود: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». ترمذی این سند را صحیح دانسته است. (پیشین، ص ۲۴۵).

مطلب بن زیاد از عبدالله بن محمد بن عقیل نقل می‌کند که او از جابر بن عبدالله شنید که می‌گوید: ما در حج در منطقه غدیرخم بودیم که پیامبر از خیمه خود درآمد و دست علی را گرفت و گفت: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ». ذہبی گفته است این حدیث حسن می‌باشد. (پیشین، ص ۲۴۶).

حدیث «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» در روز غدیرخم، جزئی از حدیث ثقلین و خطبه رسول خدا در آن روز است و از نظر لفظ متواتر است و هیچ یک از عالمان حدیث با آن مخالف نیست. ابوالفداء حافظ عمادالدین اسماعیل بن عمر بن کثیر قرشی دمشقی (متوفای ۷۴۴ هـ) معروف به ابن کثیر، در رد جزء دوم حدیث به ابوهریره می‌گوید: آن‌گاه که پیامبر دست علی را گرفت و گفت: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ»، این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي؛ امروز دینتان را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم». ابوهریره می‌گوید: آن روز روز غدیرخم بود و کسی که روز هجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد ثواب دو سال روزه برای او نوشته می‌شود.

و آن را حبشون خلال و احمد بن عبدالله بن احمد نیروی که هر دو صادق هستند از علی بن سعید رملی و او از حمزه روایت کرده است. حبشون می‌گوید: این حدیث را از حدیث عمر بن خطاب و مالک بن حویرث و انس بن مالک و ابی سعید و غیر اینها با سندهای سست نقل می‌کنند و سپس گفته: صدر حدیث، یعنی جمله «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» حدیث متواتری است و من یقین دارم که رسول خدا آن را گفته است اما جمله «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» زیاده‌ای است که سندش قوی است و اما روزه‌ای که بیان شد، صحیح نیست، قسم به خدا آیه نازل نشد مگر روز عرفه؛ چند روزی قبل از غدیرخم، البته خدا داناتر است. (پیشین، ص ۲۴۷).

ترمذی با سند خودش از ابی سربحه و زید بن ارقم از پیامبر ﷺ تخریح کرده که حضرت فرمود: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» و آن را احمد با سند خودش از علی و ابویوب انصاری و زید بن ارقم و عمرو بن مَرّ تخریح کرده و نیز ابویعلی با سند خود از ابو هریره و نیز طبرانی از ابن عمر و مالک بن حویرث و حبشی بن جناده و جریر و سعد بن وقاص و ابو سعید خدری و انس و نیز بزاز از ابن عباس و عماره و بریره تخریح کرده‌اند و در اکثر این تخریح‌ها عبارت: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» وجود دارد.

البته اعتقاد ما این است که این جمله در واقع زیادی نیست بلکه جزئی از متن حدیث ثقلین و خطبه رسول خدا است که هنگام مراجعه از حجةالوداع در غدیرخم در مورد اهل بیتش بیان کرد تا پس از او در رأس امت اسلامی علی ﷺ قرار گیرد، اما بنی امیه که در رأس آن معاویة بن ابوسفیان قرار داشت تصمیم گرفت که خطاب نبوی در غدیرخم را بعد از رجوع از حج به طور کامل محو نماید، به خصوص آن قسمتی که در فضیلت و منقبت علی ﷺ بود، پس آنها به جای فضیلت و منقبت

امیرالمؤمنین، نقص و دشنام را در منابر مساجد قرار دارند اما خداوند از ازل خواسته است که کلمات دعای رسول خدا را در مورد اهل بیت و علی، برای اصحابش و بندگان صالحی که بعد از آنان خواهد آمد برتر گرداند تا آنجایی که منابر مساجد و انجمن‌های علمی و حلقه‌های درس و تدریس در مدارس و دانشگاه‌ها و سازمان‌های تحقیقی و نیز نهضت‌های تبلیغی از فضایل و مناقب اهل بیت و علی پر شد.

در طول تاریخ هر زمانی که فردی از دشمنان در عصر سلطنت اموی در صدد تنقیص علی و دشنام دادن به او برمی‌آمد یک صحابی یا تابعی کلام آن دشمن را به واسطه ذکر فضیلت و منقبت اهل بیت و یادآوری آن‌چه که پیامبر در شأن اهل بیت و علی فرمود، باطل می‌کرد. علت این که روایت ثقلین و خطابه رسول خدا در غدیر خم گاهی با تقطیع نقل شده است همین امر است اکثر صحابه و تابعین در مقام رد گفتار دشمن بودند و مقتضای زمان و مکان و اوضاع و احوال این چنین بود که جزئی از حدیث نقل شود.

و گفتاری از احمد با سندش از ابی طفیل موجود است که وی می‌گوید: علی مردم را در سال ۳۵ در رحبه جمع کرد و به آنان گفت: من هر فرد مسلمانی که سخن پیامبر را در روز غدیر خم شنید قسم می‌دهم به این که بگوید آن‌چه را که شنیده است، در این هنگام سی نفر از مردم بلند شدند و شهادت دادند که پیامبر گفت: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» (سیوطی، ص ۱۶۹ و ابن کثیر دمشقی، پیشین، ص ۳۵).

از احادیثی که بیان شد، ثابت می‌شود که عقل و عادت توافق آنان را بر دروغ محال می‌داند و تواتر این حدیث از نظر لفظی در بسیاری از شکل‌ها و از نظر معنوی در همه شکل‌ها طبق قواعد علم اصول حدیث ثابت می‌گردد.

ضمن این که هیچ یک از اصحاب صحاح و سنن و مسانید و معاجم و تاریخ و حدیث و فقه صحت حدیث ثقلین را با توجه به شواهد و توابع و اعتبار آن انکار نکرده است، زیرا آن را طبق شروط صحیح یافته‌اند و به همین خاطر تصریح به صحت آن کرده‌اند. البته برخی گفته‌اند در بعضی از وجوه و اشکال آن صحیح و غریب است یا حسن و غریب است یا گفته‌اند از این وجه ضعیف است، که البته اینها موجب خروج آن از صحت نخواهد شد.

حدیث صحیح را این‌گونه تعریف کرده‌اند که حدیثی مسند است که سندش با نقل عادل ضابط از عادل ضابط دیگر به پیامبر یا به صحابی یا پایین‌تر از صحابی می‌رسد به شرط آن که شاذ و معطل نباشد. (صبحی صالح، ص ۱۴۵).

شروط صحیح در نزد مسلم

امام ابو عمرو بن صلاح گفته است که شرط مسلم در صحیح خود آن است که حدیث از ابتدا تا انتها متصل السند باشد به نقل از ثقه، به شرط سلامت از شدوذ و گفته است که این تعریف صحیح است، پس هر حدیثی که این شروط در آن جمع باشد بدون هیچ اختلافی از اهل حدیث، حدیثی صحیح شمرده می‌شود. (مقدمه ابن صلاح، ج ۱، ص ۱۱-۱۳).

شروط صحیح در نزد بخاری

حافظ ابوالفضل بن طاهر می‌گوید در آنچه که من در فرد مورد اعتماد، یعنی ابوالفرج بن حماد، قرائت کردم آمده بود که یونس بن ابراهیم بن عبدالقوی و او از ابوالحسن بن مقیر و او از ابی معمر مبارک بن احمد خبر داده که از نظر بخاری حدیث صحیح حدیثی است که اتفاق بر موثق بودن تمام ناقلانش دارند تا به صحابی مشهور برسد، به شرط آن که اختلافی در بین ثقات حدیث نباشد و سندها متصل و غیر مقطوع باشند و اگر برای یک صحابی دو راوی یا بیشتر باشد حسن خواهد بود و اگر جز یک راوی بیشتر نباشد و طریق به سوی او هم صحیح باشد کفایت می‌کند. (هدی الساری علی فتح الباری، ج ۱، ص ۱۱).

با توجه به تعریف‌هایی که برای حدیث صحیح و اصول آن از سوی حافظان حدیث ذکر شد می‌توانیم به یقین بگوییم که حدیث ثقلین که اهل علم با سندهای خود و به طرق مختلف از زید بن أرقم و سعد بن وقاص و ابی سعید خدری و ابو هریره و انس و ابن عباس و عماره و بریده و براء بن عاذب و نیز از عبدالله بن عمرو حبشی و ابن جناده و حیب بن ابی ثابت نقل کرده‌اند، حدیثی صحیح می‌باشد. ابن کثیر در تفسیر خود می‌گوید: در صحیح ثابت شده است که رسول خدا فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین» (ابن کثیر دمشقی، ج ۴، ص ۱۲۲).

و جابر بن عبدالله از زید بن ثابت و او از ابوبکر صدیق همین معنا را نقل می‌کند و همچنین بسیاری دیگر از صحابه و نیز تابعین ثقه آن را از صحابه تا عصر حافظان حدیث و تدوین حدیث و از کتاب‌های آنها تا امروز برای ما نقل کرده‌اند و بعد از وجود دلیل و برهان مجالی برای کسی نمی‌ماند تا صحت این حدیث و تواتر لفظی یا معنوی آن را انکار نماید.

تواتر حدیث ثقلین

حدیث ثقلین با شواهد و متابعات و اعتباراتی که دارد حدیثی صحیح است و از نظر لفظ در بسیاری از جهات متواتر است و از نظر معنوی از همه جهت و طبق تمامی قواعد علم حدیث در نزد عالمان و حافظان این علم متواتر است.

متواتر صفت صحیح است، هم‌چنان که صحیح گاهی به مسند و متصل توصیف می‌شود. هم‌چنین توصیف می‌شود که متواتر یا خبر واحد یا غریب و یا مشهور است. پس القابی وجود دارد که در آنها هر کدام از صحیح و حسن شریک‌اند و اصطلاحات دیگری وجود دارد که صحیح و حسن و ضعیف را شامل می‌شود.

و به همین علت، متواتر چنین تعریف شده که حدیث صحیحی است که جمعی آن را نقل می‌کنند که از نظر عقل و عرف توافقیان بر دروغ محال است. ابن حجر عسقلانی بعد از نقل آرا در عدد تواتر می‌گوید: معنایی برای تعیین عددی خاص برای این جمع بنابر قول صحیح وجود ندارد. (نخبة الفکر، ص ۳).

پس متواتر به لفظی و معنوی تقسیم می‌شود. متواتر لفظی به حدیثی می‌گویند که همان جمعی ذکر شد، آن را در اول و وسط و آخر سند با لفظ و شکلی واحد بیان می‌نمایند. ابن صلاح می‌گوید: چنین امری جداً نادر است بلکه می‌توان گفت یافت نمی‌شود و هر کس که مورد سؤال واقع شده که مثالی برای چنین متواتری ذکر کند به زحمت افتاده است و اکثر بر آن‌اند که شرط متابعت لفظی در این حدیث از همه جهات موجب می‌شود که متواتر جز در قرآن وجود نداشته باشد. (صبحی صالح، ص ۱۴۸ و ۱۴۹).

سپس ابن حجر عسقلانی در شرح نخبه می‌گوید: یکی از نیکی‌هایی که بیان شده است آن است که متواتر به صورت زیادی در احادیث وجود دارد؛ زیرا کتاب‌های مشهور که در دست اهل علم در شرق و غرب است و نسبت آنها به مصنفشان در نزد آنان صحیح و قطعی است هرگاه که در این کتاب‌ها بر تخریح حدیثی اتفاق داشته باشند و طرق آن حدیث نیز متعدد باشد به شکلی که در عرف توافقیان بر دروغ محال باشد همراه با شروط دیگر موجب یقین به صحت آن و نسبتش به گوینده‌اش خواهد بود. (شرح النخبة، ص ۴ و ۵). اما در مورد متواتر معنوی روشن است که مطابقت لفظی در روایت آن لازم نیست بلکه در آن فقط ادای معنا کافی است گرچه اختلاف لفظی در آن وجود داشته باشد. البته باید نقل از سوی جمعی باشد که عقل و عرف توافقیان را بر دروغ محال بدانند و چنین نقلی بسیار است و کسی نمی‌تواند آن را انکار نماید. مثال آن، احادیث پیرامون بالا بردن دست‌ها هنگام دعا است که از پیامبر نزدیک به صد حدیث بیان شده و سیوطی آنها را جمع کرده است، اما همه آنها در قضایای مختلف است و هر یک از آنها متواتر نیست اما قدر مشترک آنها که بالا بردن دست هنگام دعا است متواتر است. (التدریب، ص ۱۹۱).

برخی از علمای حدیث معتقدند احادیثی که گروهی از عالمان اعتقاد به متواتر لفظی بودن آن دارند در حقیقت متواتر معنوی است، که در ابتدا جزء آحاد بوده سپس بعد از طبقه اول مشهور و

مستفیض گردیده است، و حدیث «انما الأعمال بالنیات» طبق این قاعده در شمار احادیثی است که دارای تواتر معنوی می‌باشد و آن را جز عمر بن خطاب و از عمر بن خطاب جز علقمة و از علقمة جز محمد بن ابراهیم تمیمی و از تمیمی جز یحیی بن سعید قطان روایت نکرده و شهرت آن از زمان یحیی به بعد به وجود آمده است. (پیشین، ص ۱۸۹ و صحیحی صالح، ص ۱۵۱).

پس اختلافی بین حدیث شناسان نیست که هر کدام از متواتر لفظی و معنوی موجب علم قطعی می‌باشد و اختلاف آنان در حدیث صحیح منقول به خبر واحد است که آیا مفید ظن است یا قطع. اکثر أهل حدیث می‌گویند اگر دو شیخ (بخاری و مسلم) آن را تخریج کرده باشند موجب قطع است و بعضی از آنها خبر واحد صحیح را ترجیح می‌دهند، چه آن را شیخین نقل کرده باشند یا غیر آنها. (صحیحی صالح، ص ۱۵۳). ابن حزم اندلسی (متوفای ۴۵۶هـ) نیز همین رأی را دارد؛ زیرا می‌گوید خبر واحد عادل از مثل خودش تا برسد به رسول خدا موجب علم و عمل به هر دو می‌گردد. (ابن حزم اندلسی، ج ۱، ص ۱۳۷-۱۱۹).

منابع و ماخذ

- ۱- ابن اثیر جزری، جامع الاصول، دار الفکر، بیروت، ج ۱۰.
- ۲- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، دار الفکر، بیروت، ج ۴.
- ۳- _____، فتح الباری علی البخاری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۸.
- ۴- ابن حزم اندلسی، الاحکام فی اصول الاحکام، دار الجیل، بیروت، ج ۱.
- ۵- ابن حنبل، مسند، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۳ و ۱۷.
- ۶- ابن صلاح مهزوری، مقدمه، فی علوم الحدیث، دار الفکر، دمشق.
- ۷- ابن کثیر دمشقی، البدایة والنهاية، دار ابی جیآن، امارات، ج ۷ و ۵.
- ۸- _____، تفسیر القرآن العظیم، دار المعرفة، بیروت، ج ۴ و ۵ و ۹.
- ۹- ابن ماجه، سنن، چاپ هند، ج ۱.
- ۱۰- التدریب.
- ۱۱- بخاری، صحیح، چاپ بیروت، ج ۸.
- ۱۲- ترمذی، سنن، میر محمد، کتابخانه مرکز علم و ادب، آرام باغ کراچی، ج ۲.
- ۱۳- حاکم نیشابوری، مستدرک علا الصحیحین، دار الکتب العلمیة، بیروت، ج ۳.
- ۱۴- ذهبی، سیر أعلام النبلاء، مؤسسة الاسالة، بیروت، ج ۵.
- ۱۵- سیوطی، تاریخ الخلفاء، مکتبة الشریف الرضی، قم، چاپ اول.

- ١٦- شرح النخبة.
- ١٧- صبحى صالح، علوم الحديث و مصطلحه، چاپخانه دانشگاه دمشق، دمشق، ١٩٥٩ م.
- ١٨- مرقاة المصابيح على مشكاة المصابيح.
- ١٩- مسلم، صحيح، دار احياء التراث العربى، بيروت، ج ٢ و ٤.
- ٢٠- نخبة الفكر.
- ٢١- نسائي، سنن نسائي، دار الفكر، بيروت، ج ٥.
- ٢٢- هدى السارى على فتح البارى، ج ١.

